راهکارهای کسب حکمت

منصور حسینی

حکمت، دانشی اســـتوار، محکم، قطعی، برهان قاطع، علم شـــهودی، تبیین‌گر هدف، توصیه‌دهنده بـــه خیر و معروف، بینش‌بخش واقعی، نگرش بخش به سوی حقایق بی‌چون وچرای هستی و ده‌ها ویژگی دیگری است که در آیات و روایات به آن پرداخته شده است. چنین حکمتی اســـت که خداونـــد از آن به خیرکثیر تعبیر کرده و برخی از پیامبرانش را بدان ستوده است. نویسنده در این مطلب با مراجعه به آموزه‌های دینی در سنت و سیره بر آن است تا ارزش و جایگاه و نیز راه‌های کسب و موانع آن را تبیین کند.

***

چیستی حکمت

واژه حکمت از حکم گرفته شده است. حکم در موضوع له اصلی به معنای منع از کاری است. حاکم کســـی است که از انجام کاری منع می‌کند و اجازه انجـــام آن را نمی‌دهد. این لفظ ســـپس در معنای قطعیت در امری به کار رفته اســـت؛ چنان‌که ضد آن ریب، شک، تردید و حیرت است.

خداوند در قرآن خود را به صفت حکمت و اسم حکیم ستوده است. در برخی از آیات بیان شده که به پیامبرانی حکمت آموخته و از آنان خواسته است تا مردم را با حکمت به ســـوی دین اسلام بخوانند. همچنین در آیه ۲۶۵ ســـوره بقره بیان کرده کسی که به او حکمت داده شـــده باشد، خیر کثیر نصیب او شده است.

سؤال این اســـت که این حکمت که خیر کثیر است، چه چیزی است؟ و در فرهنگ قرآنی حکمت چه معنایی دارد؟ شـــیخ طبرسی در مجمع البیان، ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل که سخن از دعوت مردم به اسلام با حکمت است، حکمت را همان قرآن دانسته است. به نظر می‌رسد که قرآن تنها یکی از مصادیق حکمت باشـــد نه همان مفهوم کلمـــه به‌ویژه آنکه خداوند در آیاتی بیان کرده که به پیامبر(ص) کتاب و حکمت تعلیم داده است.(بقره، آیات ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران، آیه ۱۶۴؛ جمعه، آیه ۲) همچنین خداوند می‌فرماید که به افرادی چون داود(ع) حکمت داده (بقره، آیه ۲۵۱) و به حضرت عیسی بن مریم(ع) نیز افزون بر تعلیم کتاب و انجیل و تورات، حکمت را نیز تعلیم داده است.(آل عمران، آیه ۴۸؛ نیز نگاه کنید: زخرف، آیه ۶۳) به نظر می‌رسد که همان طوری که کتاب، غیر از انجیل و تورات باشد، حکمت نیز غیر از آن سه‌گانه است و نمی‌تواند قرآن باشد که کتاب پیامبراکرم(ص) اســـت. خداوند در آیات دیگر بیان کرده که به پیامبرانی دیگر نیز حکمت داده است.

شـــیخ طبرسی پس از آنکه حکمت در آیه را به معنای قرآن می‌گیرد این‌گونه می‌نویســـد: به باور پاره‌ای واژه «حکمت» به مفهوم بینش و شـــناخت نیـــک و بد و صلاح و تباهی اســـت، و می‌دانیم که به برکت این بینش و شـــناخت است که از سویی مردم به ارزش‌ها و کارهای درســـت و گفتار نیک و خداپســـندانه راه می‌یابند و از دیگرسو از زشتکاری و تباهی و گناه و بیداد جلوگیری می‌شـــود... «ابن عباس» می‌گوید: حکمت به مفهوم رسالت است و منظور از اندرزهای نیکو، اندرزهای کتاب پرشـــکوه خداست.(مجمع البیان، ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل)

علامه طباطبایـــی در المیزان در معنا و مفهوم حکمـــت در قـــرآن اول به نقـــل از راغب اصفهانی می‌نویســـد: و اما معنی «حکمت»- به طوری که در مفردات آمده به معنای اصابت به حق و رسیدن به آن به وســـیله علم و عقل است؛ و سپس در تبیین مفهوم و اصطلاح قرآنی آن می‌افزاید: دقت در این معانی به دســـت می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا داناتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آن هم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند.(المیزان، ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل)

مفسران نمونه نیز نوشته اند: حکمت به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است؛ و در اصل به معنی منع آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است، به آن حکمت گفته شده و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق اســـتفاده از منطق صحیح و استدلالات حســـاب شده است و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ســـاختن عقل‌های خفته، نخستین گام محسوب می شود.(نمونه، ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل)

با نگاهی به آنچه بیان شـــده معلوم می‌شود که اتفـــاق نظری در معنا و مفهوم قرآنی حکمت میان دانشـــمندان و مفسران نیســـت. از این‌رو در منابع و فرهنگ‌نامه‌های قرآنـــی در تبیین مفهوم قرآنی و اصطـــلاح آن از نظر قـــرآن تعاریف چندی بیان شده است.

۱. برخی حکمت را همان دستیابی به حق، به وســـیله علم و عقل دانسته اند؛ اما هنگامی که این صفت حکمت به خدا نســـبت داده شده و خداوند حکیم نامیده می‌شود، مراد از حکمت برای خداوند همان معنای شـــناخت اشیا و ایجاد آنها در نهایت استواری است.

اما وقتی حکمت به انسان نسبت داده می‌شود، عبارت از شناخت موجودات و انجام دادن نیکی‌ها خواهد بود.(مفردات الفاظ قرآن‌کریم، راغب اصفهانی ص ۲۴۹، «حکم».)

اینکه لقمان را حکیم دانســـته‌اند، با توجه به آیات ســـوره لقمان و توصیه‌های ایشـــان می‌توان به سادگی دریافت که حکمت مجموعه معرفت به حقایق هستی و گرایش به معروف و گریزش از منکر است.

۲. برخی گفته‌اند: حکمت بـــه معنای اتقان و اســـتواری خاصّی است که در آن هیچ‌گونه سستی و خللی نباشـــد و بیشترین کاربرد آن در معلومات عقلی است که مطابق با واقع باشد و هیچ‌گونه دروغ و باطلی در آن راه پیدا نکند.(المیزان، ج ۲، ص ۳۹۵)

۳.برخی نیز گفته‌انـــد: حکمت را از این جهت حکمت نامیده‌اند که صاحبش را از اخلاق پســـت منع می‌کند.(المصباح، ج ۱- ۲، ص ۱۴۵، «حکم») از آنجا که خداوند در آیه ۲۶۹ ســـوره بقره حکمت را خیر کثیر دانسته و سپس در آیه ۱۹ سوره نساء بـــا منع از کارهایی و تشـــویق به کارهایی در قالب معاشـــرت معروف، آن را خیر کثیر دانسته می‌توان دریافت که این خیر کثیـــر همان ترک منکرات و انجام معروفات اســـت که در قالب حکمت علمی و عملـــی معنا می‌یابد. در حقیقت خداوند حکمت را معرفت و دانش نسبت به حقایق و گرایش به خیر و گریزش از شـــر در قالب تقوای الهی دانسته که در امر به معروف و نهی از منکر خودش را نشـــان می‌دهد. اینکه لقمان را نیز حکیم دانسته‌اند، با توجه به آیات ســـوره لقمان و توصیه‌های ایشان می‌توان به سادگی دریافت که حکمت مجموعه معرفت به حقایق هستی و گرایش به معروف و گریزش از منکر اســـت. از این‌رو لقمان حکیم تفسیری از هستی به دست می‌دهد و فرزند را از عوالم غیب غیر از جهان شهود از جمله نسبت به خداوند و ترک شرک آگاه کـــرده و به رفتارها و آداب اخلاقی در قالب امر به معروف و نهی از منکر سفارش می‌کند.

این‌گونه اســـت که حکمت دیگر اختصاص به کتاب یـــا انجیل و تورات و قـــرآن پیدا نمی‌کند، بلکه اعم از آن اســـت؛ هرچند که قرآن به ســـبب جامعیت می‌توانـــد از مهم‌ترین و اصلی‌ترین کتب حکمت الهی باشد؛ ولی حکمت مفهوم و گستره‌ای وسیع دارد و با توجه به مقتضیات و شرایط زمانی و مکانـــی تغییر می‌کند؛ زیرا در هر دوره و زمانی با توجه به عرف عقلائی آن زمان می‌بایست برخی از کنش‌ها و واکنش‌ها صورت گیرد که در قالب حکمت می‌گنجد. بنابراین آن چیزی که به عنوان گمشده مؤمن مطرح می‌شود، مجموعه‌ای از حقایق هستی در قالب علم شـــهودی و حضوری و گرایش رفتاری عملی در قالب مکارم اخلاقی اســـت که با توجه به مقتضیات و شرایط زمانی و مکانی او را آماده عملی خاص و رفتاری ویژه می‌کند.

چنین حکمتی است که موجب آبادی و عمران دل‌هـــای آدمی می‌شـــود و مؤمن بایـــد به عنوان گمشـــده‌ای در طلب آن باشد تا به آن دست یابد. پس باید زمینه‌های رشـــد حکمت را در قلب آماده کـــرد تا بذر حکمت از هر جایی که می‌ریزد در آن رشـــد کند و به نمو و شکوفایی و میوه‌دهی برسد. به هر حال، حکمت مجموعه‌ای از حقایق هستی و آموزه‌های معرفتی و دستوری است که آدمی را در مسیر درست قرار می‌دهد. بر همین اساس است که حکمت به حکمت علمی و حکمت عملی تقســـیم می‌شـــود. پس اگر بخواهیم حکمت واقعی داشـــته باشـــیم باید در دو عرصه حرکـــت کنیم که همان علم و عمل اســـت. بر همین اساس امام صادق(ع) در تفســـیر حکمت می‌فرمایند: إنّ الحِکمَةَ المَعرِفَةُ والتَّفَقُّهُ فی الدِّینِ، فمَن فَقِهَ منکُم فهُو حَکیمٌ؛ همانا حکمت عبارت اســـت از شناخت و فهم دین؛ پس هر یک از شما که در دین فقیه و فهیم باشد حکیم است. (بحار الأنوار: ج ۲۵، ص ۲۱۵، حدیث ۱)

راه‌های کسب حکمت الهی

اگر حکمـــت، معرفت به حقایـــق و گرایش به معـــروف و گریزش از منکـــر در قالب تقوا و مکارم اخلاقـــی و آداب و ظرائـــف آن اســـت، پس راه آن نمی‌تواند جز راه تقوا و انجام تکالیف و وظایف شرعی یعنی انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات باشد. از این‌رو در آیات و روایات، کسب حکمـــت الهی منوط به رفتن در صراط مســـتقیم شریعت الهی دانسته شده است؛ زیرا تنها در چنین حالتی انســـان می‌تواند حکیم باشد؛ البته هر کسی چنان‌که گفته شد حکمت می‌داند و حتی در قلب کافر و منافق و مشـــرک نیز حکمـــت وجود دارد، ولـــی این حکمت همواره از آن جاهاگریزان اســـت و می‌خواهـــد از آنجا خارج شـــده و در قلب مؤمن جـــا گیرد؛ زیرا این مؤمن اســـت که از آن بهره‌مند می‌شـــود؛ چنان‌که حکمت‌های قرآنی موجب فرار کافران و مشـــرکان می‌شود ولی قلوب مؤمنان را به خود جلب می‌کند.

برخی از راه‌های دستیابی به حکمت عبارتند از:

۱. زهدورزی: پیامبـــر(ص) زهدورزی و ترک محبـــت به دنیا را عامل دســـتیابی قلب به حکمت دانســـته و فرموده اســـت: ما زهد عبد فی الدنیا الا أثبت الله الحکمـــةَ فی قلبه و بصّره فی الدنیا؛ هیچ بنده‌ای در دنیا زهد نورزید مگر آنکه خداوند حکمت را در قلب او جا داد و او را در دنیا بصیرت بخشید.

از امام صادق(ع) چنین رسیده است که «...مَنْ زهدَ فی الدنیا أثبتَ الله الحکمةَ فی قلبه و انطق بها لســـانهُ و بصّرهُ عُیوبَ الدّنیا داءها و دوائها و اخرجهُ من الدّنیا ســـالماً الی دارالسلام؛ کسی که نسبت به دنیا زاهد و بی‌رغبت باشـــد، خداوند حکمت را در قلبش جای دهد و زبانش را به آن گویا ســـازد و او را به عیب‌های دنیـــا و درد و دوایش بینا گرداند و او را از دنیا ســـالم به سوی بهشت بیرون برد. یعنی فروغ حکمت، فقط بر قلب زاهدان راستین می‌تابد. (من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص ۴۱۰)

۲. خوف از خدا: از رسول خدا نقل شده است که فرمود: رأس الحکمـــةِ مخافةُ الله؛ اوج حکمت، ترس از خداوند اســـت.(من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۷۶)

۳. اخلاص: در روایت است پیامبر(ص) فرمود: مَنْ أَخْلَصَ لِلّهِ أَرْبَعِینَ یَوْماً فَجَّرَ اللّهُ یَنَابِیعَ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَی لِسَـــانِهِ؛ هر کســـی چهل روز را برای خداوند خالص گرداند خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب وی بر زبانش جاری می‌کند.(نهج الفصاحه، ح ۲۸۳۶)

۴. تقوا و صداقت: امام صادق(ع) می‌فرماید: الْحِکْمَةُ ضِیَاءُ الْمَعْرِفَةِ وَ میرَاثُ التَّقْوَی وَ ثَمَرَةُ الصِّدْقِ؛ حکمـــت نور معرفت و میـــراث تقوا و میوه صداقت است.(تفسیر الصافی ج۱ ص۲۹۹)

۵. محبت اهـــل بیت(ع): امـــام صادق(ع) می‌فرماید: مَـــنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ حَقَّقَ حُبَّنَا فِی قَلْبِهِ جَرَی یَنَابِیعُ الْحِکْمَةِ عَلَی لِسَانِهِ وَ جُدِّدَ الْإِیمَانُ فِی قَلْبِهِ وَ جُدِّدَ لَهُ عَمَلُ سَبْعِینَ نَبِیّاً وَ سَبْعِینَ صِدِّیقاً وَ سَبْعِینَ شَهِیداً وَ عَمَلُ سَبْعِینَ عَابِداً عَبَدَ اللّهَ سَبْعِینَ سَنَةً؛ هر کسی ما اهل بیت را دوست بدارد و محبت ما در قلب او ثابت و جا افتاده باشـــد، چشـــمه‌های حکمت بر زبان وی جاری می‌شود و ایمان در قلب وی تازه و نو می‌گردد و عمل هفتاد پیامبر و هفتاد صدیق و هفتاد شهید و عمل هفتاد عباد که هفتاد سال خداوند را عبادت کرده باشند برای او نوشته و تازه می‌شود.(المحاسن:ج ۱ ص ۱۳۴)

۶. ترک لذات و شـــهوات: انســـان باید در زهدورزی نسبت به دنیا به جایی برسد که دنبال لذات و شهوات نباشد و با حفظ نفس از لذات زمینه را برای رشد حکمت فراهم آورد. امام علی(ع)می‌فرمایند: أوّلُ الحِکمَةِ تَرْکُ اللّذّاتِ، وآخِرُها مَقْتُ الفانیاتِ؛ نخستین گام حکمـــت وانهادن لذت‌هاســـت و آخرین گام آن دشمن داشـــتن هر آنچه فانی می‌شود.(غرر الحکم: ۳۰۵۲) آن حضرت همچنین درباره تســـلط بر نفس و شهوت و لذات‌خواهی آن می‌فرماید: اغْلِبِ الشَّهْوَةَ تَکمُلْ لکَ الحِکمَةُ؛ بر شهوت و خواهش نفس چیره شو، حکمتت به کمال می‌رسد.(همان: ۲۲۷۲)

۷. خویشتنداری از گناه: امام علی(ع) با اشاره به نقش تقوا در بسترســـازی حکمت فرموده است: لاحِکمَةَ إلّا بعِصْمَةٍ؛ حکمت جز با خویشتنداری از گناه به‌دست نمی‌آید.(غرر الحکم: ۱۰۹۱۶)

۸. مدارا: پیامبر(ص) در اشـــاره به این اصل تاثیرگـــذار در ایجاد حکمت در قلب می‌فرماید: إنّ الرِّفْقَ رأسُ الحِکمَةِ؛ مدارا و رفق با دیگران اســـاس حکمت است.(کنز العمّال: ۵۴۴۴)

۹. کم‌گویی: امام علی(ع) می‌فرماید: کَسْـــبُ الحِکمَةِ إجْمالُ النّطقِ، واســـتِعْمالُ الرِّفْقِ؛ کســـب حکمت با کم‌گویـــی و به کارگیری رفق در زندگی است.(غرر الحکم: ۷۲۲۳.)

۱۰. حفـــظ زبان: جبرئیل در ســـفر معراج به پیامبـــر(ص) فرمود: إنّ العبدَ إذا أجاعَ بَطْنَهُ وحَفِظَ لِسانَهُ عَلَمْتُهُ الحِکمَةَ؛ بنده هرگاه شکم را گرسنه نگه دارد و زبان را حفظ کند به او حکمت تعلیم می‌دهم. (بحار الأنوار: ج ۷۷، ص۲۹، حدیث ۶)

۱۱. انفاق: با توجه به آیات ۲۶۷ تا ۲۶۹ ســـوره بقره این معنا به دســـت می‌آید که خیر کثیر تحت تاثیر اسبابی از جمله انفاق به دست می‌آید.

۱۲. عوامل دیگر: لقمـــان در بیان چگونگی رســـیدن به حکمت می‌فرماید: قیل لِلُقمانَ: أَلَسْتَ عبدَ آلِ فُلانٍ؟ قالَ: بلی. قیلَ: فما بَلَغَ بکَ ما نَری؟ قـــالَ: صِدقُ الحدیثِ، و أداءُ الأمانَـــةِ، و تَرکُ ما لا یَعْنینی، و غَضُّ بَصَری، و کَفُّ لِسانی، و عِفَّةُ طُعْمَتی، فمَـــن نَقَصَ عن هذا فهُو دُونی، و مَن زادَ علَیهِ فهُو فَوقی، و مَن عَمِلَهُ فهُو مِثْلی؛ به لقمان گفته شـــد تو مگر بنده فلانی نیســـتی؟ گفت: آری! گفته شد: پس چگونه به چیزی رســـیدی که ما از حکمت در تو می‌بینیم؟ فرمود: راستگویی و ادای امانت و ترک بیهوده‌ها و چشم‌پوشی و چشم فروهشتن و حفظ زبان و پرهیز از طمع و آز. پس هر کســـی این‌ها را نداشـــته باشـــد از من پایین‌تر و هر کس بیشتر از من داشته باشـــد برتر از من است و هر کسی این را انجام دهد همانند من اســـت.(تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۳۰)

موانع حکمت

همـــان طوری که برخی از امور بســـتر یا عامل ایجادی حکمت هســـتند برخی از امور نیز مانعیت دارند که البته برخی از آنها در همان بســـترها بیان شده است؛ پرخوری و پرگویی و دنیاطلبی و مانند آنها از جمله این موانع هستند.

به لقمان گفته شد تو مگر بنده فلانی نیستی؟ گفت: آری! گفته شد: پس چگونه به چیزی رسیدی که ما از حکمت در تو می‌بینیم؟ فرمود: راســـتگویی و ادای امانت و ترک بیهوده‌ها و چشم‌پوشـــی و چشم فروهشتن و حفظ زبان و پرهیز از طمع و آز. پس هر کسی این‌ها را نداشته باشد از من پایین‌تر و هر کس بیشتر از من داشته باشد برتر از من است و هر کسی این را انجام دهد همانند من است.

۱. پرخوری: پیامبر خدا(ص) می‌فرماید: القَلبُ یَتَحمّلُ الحِکمَةَ عند خُلُوِّ البَطْنِ، القَلبُ یَمُجُّ الحِکمَةَ عند امْتِلاءِ البَطْنِ؛ آنگاه که معده خالی باشـــد، دل، حکمت را می‌پذیرد؛ زمانی که معده پر باشـــد دل، حکمـــت را بیرون می‌افکند.(تنبیه الخواطر:ج ۲ص ۱۱۹) امام علی(ع) می‌فرماید: التّخمَةُ تُفْسِدُ الحِکمَةَ، البِطْنَةُ تَحْجُبُ الفِطْنَةَ؛ پرخوری، حکمت را تباه می کند؛ شـــکم‌بارگی، هوش و ذکاوت را می برد.(غرر الحکم: ۶۵۱ ـ ۶۵۲)

۲. شهوترانی: امام علی(ع) می‌فرماید: لاتَجْتَمِعُ الشّـــهوَةُ والحِکمَةُ؛ شـــهوت و حکمت با هم جمع نمی‌شوند.(غرر الحکم: ۱۰۵۷۳) بنابراین اگر شهوت افزایش یابد حکمت می‌رود و اگر کاهش یابد حکمت می‌آید و برعکس هر جا حکمت قوی شـــد شهوت کاهش می‌یابد؛ پیامبر خدا می‌فرماید: مَن أَکَلَ طَعاما للشّهْوَةِ حَرّمَ اللّهُ علی قَلْبِهِ الحِکمَةَ؛ هرکس غذایی را برای شهوت [و لذّت و نه سدّ جوع] بخورد، خداوند حکمت را بر دل او حرام می‌کند.(تنبیه الخواطر:ج ۲ص ۱۱۶)

۳. خشم: خشم و غضـــب عقل را زائل می‌کند و تعـــادل رفتاری و شـــخصیتی آدمـــی را از میان می‌برد. همچنین مهم‌تریـــن مانع از موانع حکمت اســـت. امام صادق(ع) می‌فرمایـــد: الغَضَبُ مَمْحَقَةُ لقَلبِ الحکیمِ، ومَن لم یَمْلِکْ غَضَبَهُ لَم یَمْلِکْ عَقلَهُ؛ خشم، دل حکیم را تباه می‌کند و کسی که اختیار خشم خود را نداشـــته باشد اختیار عقل خویش را ندارد.(بحار الأنوار:ج ۷۸ ص ۲۵۵) امام علیّ(ع) نیز می‌فرماید:غَیرُ مُنْتَفِعٍ بالحِکمَةِ عَقلٌ مَعلولٌ بالغَضَبِ و الشّـــهْوَةِ؛ عقلی که با غضب و شهوت معلول شده باشد از حکمت بهره‌ای نمی‌برد.(غرر الحکم: ۶۳۹۷)

۴. تکبر: تواضع و فروتنی بستر حکمت و تکبر مانع عمده آن است. امام کاظم(ع) فرموده است: إنّ الزّرعَ یَنْبُتُ فی السّـــهلِ ولایَنْبُتُ فی الصّفا، فکذلکَ الحِکمَـــةُ تَعْمُرُ فی قَلبِ المُتواضِعِ، ولاتَعْمُرُ فی قَلبِ المُتَکبِّـــرِ الجبّارِ؛ لأنّ اللّهَ جَعَـــلَ التّواضُعَ آلةَ العَقلِ؛ زراعت در زمین هموار می روید، نه بر سنگ سخت و چنین است که حکمت، در دل‌های متواضع جای می‌گیرد نه در دل‌های متکبر. خداوند متعال، تواضع را وسیله عقل و تکبر را وسیله جهل قرار داده است. (تحف العقول، ص ۳۹۶)

۵. طبع فاسد: مزاج آدمی باید متعادل و معتدل و از فساد طبیعت به دور باشد تا حکمت در آن رشد یابد. امام‌هـــادی(ع) می‌فرماید: الحِکمَةُ لاتَنْجَعُ فی الطِّباعِ الفاســـدَةِ؛ حکمت در جان‌های فاسد مؤثر و مفید نمی‌افتد.(بحار الأنوار:ج ۷۸ص ۳۷۰)

۶. طمع: عن عیسی(ع): إنّهُ لَیس علی کلّ حالٍ یَصلُحُ العَسَلُ فی الزِّقاقِ، و کذلکَ القُلوبُ لَیس علی کلّ حـــالٍ تَعْمُرُ الحِکمَةُ فیها، إنّ الزِّقّ ما لَم یَنْخَرِقْ أو یَقْحَلْ أو یَنْفَلْ فسَوفَ یکونُ للعَسلِ وعاءً، و کذلکَ القُلوبُ ما لَم تَخرِقْها الشّـــهَواتُ و یُدَنِّسْها الطّمَعُ و یُقسِها النّعیمُ فسوفَ تکونُ أوْعِیَةً للحِکمَةِ؛ مسیح(ع) فرمود: هر خیکی، مناسب عسل نیست و همچنین است دل‌ها، هر دلی حکمت‌پرور نمی باشد. خیک، تا زمانی که پاره نشده و نخشکیده و نپوسیده، می‌تواند ظرفِ عسل باشد. همچنین است دل‌ها، تا زمانی که شـــهوت‌ها آنها را ندریده و طمع آلوده‌شان نکرده و خوشـــی و نعمت آنها را سخت نکرده است، ظرف حکمت می توانند بود.(بحار الأنوار:ج ۱۴ ص ۳۰۷)

از مجموعه اینها می‌توان دریافت که حکمت در جایی که شـــخص اخلاق پست دارد و رذایل خود را برطرف نکرده نمی‌تواند رشـــد کند و اگر باشـــد آسیب‌زا خواهد بود.

شایستگی حکمت‌آموزی از هر کسی

از آنجا که حکمت مجموعه حقایق هســـتی و آموزه‌های معرفتی و دستوری است که آدمی را در مسیر درســـت قرار می‌دهد، همگان از آن بهره‌ای برده‌اند؛ زیرا خداوند هر نفســـی را در حالت تعادل قرار داده و راه‌های خوب و بد را به او نشان می‌دهد. (شـــمس، ایات ۷ تـــا ۱۰) بنابراین، باید حکمت را هرجـــا یافت از آن بهره برد هـــر چند که خود آن شـــخص به سبب کفر و شرک و نفاق و مانند آن از آن بهره نمی‌برد؛ آنان همانند کودک و ســـفیهان و بی‌خردانی هســـتند که قدر زر و گوهر و مروارید را نمی‌دانند و این زرگر اســـت که قدر زر شناسد و از آن بهره می‌گیرد و از دست کودک و بی‌خرد به هر شکلی شده بیرون می‌آورد و از آن بهره‌مند می‌شود.

حکمت را باید این‌گونه آموخت و از در و دیوار هم مطالب و حقایق حکیمانه را آموخت.در روایات به این مطلب بسیار توجه داده شده است. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرمایـــد: خُذِ الحِکمَه أنّـــی کانَت؛ فَإنّ الحِکمَـــه ضالّه کُلّ مُومِنٍ؛ حکمـــت را هر کجا که یافتی فراگیر، زیرا حکمت گمشده هر مؤمن است. (شـــرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم و درر الکلم، ج۳، ص ۴۴۰،ح۵۰۴۳)

آثار حکمت الهی

اگر حکمت معرفت به حقایق و گرایش و گریزش بـــه معروف و از منکر در قالب تقوای الهی و مکارم اخلاقـــی و آداب و ظرائف آن اســـت، باید گفت که چنین حکمتی آثار بسیاری دارد که در این‌جا تنها به چند اثر آن اشاره می‌شود.

فی حدیثِ المعراج: یا أحمدُ، إنّ العبدَ إذا أجاعَ بَطْنَهُ وحَفِظَ لِســـانَهُ عَلَّمْتُهُ الحِکمَةَ، وإنْ کانَ کافراً تکـــونُ حِکمَتُهُ حُجّةً علَیه ووَبـــالاً، وإنْ کانَ مؤمناً تکونُ حِکمَتُهُ لَهُ نوراً وبُرهاناً وشِـــفاءً ورَحمَةً، فیَعلَمُ ما لَم یَکُن یَعلَـــمُ ویُبْصِرُ ما لَم یَکُن یُبْصِرُ، فأوّلُ ما أُبْصِرُهُ عُیوبُ نَفْســـهِ حتّی یَشْتَغِلَ عَن عُیوبِ غَیرِه، وأُبصِّرُهُ دَقائقَ العِلمِ حتّی لا یَدْخُلَ علَیه الشّـــیطانُ؛ ای احمد! هر گاه انســـان، شکم خویش را گرسنگی دهـــد و زبانش را نگه دارد، حکمت به او می‌آموزم.

از آنجا که خداوند در آیه ۲۶۹ سوره بقره حکمت را خیر کثیر دانسته و سپس در آیه ۱۹ سوره نساء با منع از کارهایی و تشویق به کارهایی در قالب معاشرت معروف، آن را خیر کثیر دانسته می‌توان دریافت که این خیر کثیر همان ترک منکرات و انجام معروفات است که در قالب حکمت علمی و انجام معروفات است که در قالب حکمت علمی و عملی معنا می‌یابد.

اگر کافر باشـــد، حکمت او دلیلی بر ضد او و باری بر دوشـــش خواهد بود و اگر مؤمن باشد، حکمتش بـــرای او نور و راهنما و شـــفا و رحمت خواهد بود. پس، آنچه را نمی دانســـت، خواهد دانست و آنچه را نمی‌دید، خواهد دید. نخســـتین چیزی که به او نشان می دهم عیب‌های خود اوست تا بدین سبب، از پرداختن به عیب‌های دیگران بازماند و نکته‌های ظریف علمی را به او نشان دهم تا شیطان به وجود او راه نیابد.(بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۹)

از دیگر آثار حکمت می‌توان به چیزهایی اشاره کرد که در این حدیث آمده اســـت: عن لُقمان(ع) (- من وصیّته لابنه-): یا بُنَیّ، تَعلّم الحِکمَةَ تَشْرُفْ؛ فإنّ الحِکمَةَ تَدُلُّ علی الدِّینِ، و تُشَـــرِّفُ العَبْدَ علی الحُرِّ، و تَرفَعُ المِســـکینَ علی الغَنیّ، و تُقَدِّمُ الصّغیرَ علی الکَبیرِ؛ لقمان به فرزندش سفارش کرد و گفت: پســـرم! حکمت بیاموز تا شرف‌یابی؛ زیرا حکمت تو را بـــه دین راهنمایی می‌کند و بنده را بر آزاد مقدم و شرافت می‌بخشد و مسکین را بر ثروتمند برتری می‌دهد و خردســـال را بر بزرگسال مقدم می‌کند. (بحار الأنوار، ج۱۳، ص ۴۳۲)

احیای دیـــن در عصـــر امام مهـــدی(ع)

... بدعت در دین خاتم هم- همانند شرایع سابق- امکان‌پذیر است؛
چنان‌که ما که شیعه هستیم و به وجود مقدس حضرت حجهٔ بن الحسن(عج) اعتقاد داریم،
می گوییم ایشان که می آیند: «یَأْتی بِدینٍ جَدید»
تفسیرش این است که آن‌قدر تغییرات و اضافات در اسلام پیدا شده که وقتی او می آید و حقیقت دین جدّش را می گوید، به نظر مردم می‌رسد که این دین غیر از دینی اســـت که داشـــته‌اند و حال اینکه اسلام حقیقی همان است که آن حضرت می آورد.

در اخبـــار و روایات آمده اســـت که وقتی حضـــرت حجت ظهور می‌فرماید خانه‌ها و مســـاجدی را خراب می‌کند، کارهایی می‌کند که مردم فکر می‌کنند دین جدیدی آمده است!

* **مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اسلام و نیازهای زمان(۱و۲)) ج۲۱؛ ص۲۴۶- با تلخیص و ویرایش**

خشوع ربانی امام صادق(ع) به روایت رئیس مذهب مالکی

مالک بن انس (رئیس مذهب مالکی، از مذاهب چهارگانه اهل‌سنت) می‌گوید: من می‌رفتم نزد جعفر بن محمد «وَ کانَ کثیرَ التبسّمِ» و خیلی زیاد تبسم داشت، یعنی به اصطلاح خوشرو بود و عبوس نبود و بیشتر متبسم بود؛ و از آدابش این بود که وقتی اسم پیغمبر را در حضورش می‌بردیم رنگش تغییر می‌کرد.

من زمانی با او آمدوشـــد داشـــتم. بعد، از عبادت امام صادق نقل می‌کند که چقدر این مرد عبادت می‌کرد و عابد و متقی بود.

همین مالک می‌گوید: «ما رَأَتْ عَیْنٌ وَ لا سَمِعَتْ اُذُنٌ وَ لا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ افْضَلُ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ» چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به قلب بشر خطور نکرده مردی بافضیلت‌تر از جعفر بن محمد.

آن داستان معروف را همین مالک نقل کرده که می‌گوید در یک سفر با امام با هم به مکه مشرف می‌شدیم، از مدینه خارج شدیم و به مسجد شجره رسیدیم، لباس احرام پوشیده بودیم و می‌خواستیم لبّیک بگوییم و رسماً مُحرم شویم.

همان‌طور سواره داشتیم مُحرم می‌شدیم، ما همه لبّیک گفتیم، من نگاه کردم دیدم امام می‌خواهد لبّیک بگوید امّا چنان رنگش متغیر شده و آنچنان می‌لرزد که نزدیک است از روی مرکبش به روی زمین بیفتد، از خوف خدا.

من نزدیک شـــدم و عرض کردم: یا ابْنَ رسولِ اللّه! بالاخره بفرمایید، چاره‌ای نیست، باید گفت. به من گفت: من چه بگویم؟! به کی بگویم لبّیک؟! اگر در جواب من گفته شود: «لا لبّیک» آن‌وقت من چه کنم؟!

* **شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۷۳**

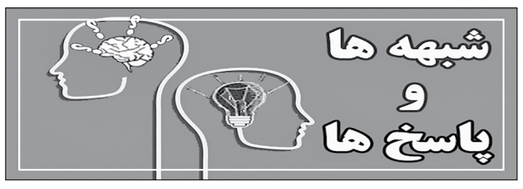

وجوب حجاب شرعی در قرآن

شبهه: آیا این مطلب درست است که می‌گویند در تعداد اندکی از آیات قرآن به مسئله حجاب اشاره شده است که دربردارنده چند توصیه به مردان و زنان است و وجوب حجاب را اثبات نمی‌کند و بعضی از آنها نیز مختص به زنان پیامبر است و شـــامل سایر زنان نمی‌شود؟ آیا می‌توان با استناد به قرآن، وجوب حجاب شرعی را فهمید؟

پاسخ: مطابق آیات قرآن‌کریم، سنت نبوی همچون آیات قرآن حجت است و به خاطر همین، از جهت الهی بودن، هیچ فرقی بین آموزه‌ها و تعالیم قرآن و سنت وجود ندارد. ازاین‌رو، عدم اشاره به مطلبی در قرآن و اشاره به آن در سنت، لزوماً به معنای کم‌اهمیتی آن آموزه نیست و ممکن است علل دیگری در کار باشد. چنان‌که کمی یا زیادی اشاره به مطلبی در قرآن نیز لزوماً به معنای کمی یا زیادی اهمیت آن مطلب نیست.

حجاب در قرآن

خداوند در سه آیه از آیات قرآن احکامی را در رابطه با حجاب بیان کرده است. این آیات بر این پایه هستند:

۱. آیه خُمُر

« وَ قُـــلْ لِلْمُؤْمِنات... لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنّ عَلی جُیُوبِهِنّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنّ... »[۱] و به زنان بایمان بگو... [برای پوشـــاندن گردن و سینه] مقنعه‌های خود را به روی گریبان‌هایشان بیندازند و زینت خود را آشکار نکنند...

در این آیه چند نکته مهم وجود دارد:

۱. آیه با «قُلْ لِلْمُؤْمِنات؛ به زنان مؤمن بگو» شروع شده که این یعنی تک‌تک زنان مؤمن، اعم از اینکه همسر پیامبر باشند یا نباشند، مخاطب این آیه هستند؛

۲. کلمـــه «لْیَضْرِبْنَ» در زبان عربی فعل امر و فرمان و به معنای این است که انجام این کار واجب و بایسته است و هرگز نباید ترک شود.

۳. واژه «خُمُرِهِـــنّ» در عربی جمع «خِمار» و به معنای پوشش ســـر، روسری و مقنعه است.[۲] زنان عرب حتی پیش از نزول آیات حجاب، بدن، مو و سرشـــان را می‌پوشاندند و به خاطر همین نیازی نبود که در این زمینه به آنها تذکری داده شـــود؛ اما دو طرف روسری را به پشت‌سرشان می‌انداختند و درنتیجه، گردن و تخت‌سینه‌شـــان آشکار بود. خ